

تأثیر ایرانیان در جنبش‌های نخستین اسلام

بم

سید محمد علی امام شوشتری

در هفته‌ای که همه‌ساله بنام «هفته ایران باستان» برپا می‌شود، امسال از نویسنده این گفتار خواسته بودند در یکی از جستارهای تاریخی مربوط به تمدن و فرهنگ ایران باستان سخن بگویم. روزی که نوبت سخن گفتن بمن افتاده بود در سر آغاز سخنان خود چند جمله بعنوان یادآوری گفتم که بیجاست اگر آنها را در دیباچه این سخن خود بار دیگر بگویم. آن روز در درآمد سخنان گفتم: «تاریخ هر ملت شناسنامه آن ملت است. همانگونه که هیچکس دوست نمیدارد در نوشته‌های شناسنامه‌اش دست ببرد و چیزهای نادرستی در آن

بنویسند ، ملتهای زنده نیز نمی پذیرند در تاریخ آنها ، بعمد یا بسهو دیگران دستبرد زنند . بویژه اگر آن دست بردها غرض آلوده باشد و برای کوچک وانمودن و تاریک ساختن گذشته آن ملتها با دست بدخواهانی بر صفحه کتابها نگاریده شود .

« اکنون در ایران روزی فرا رسیده است که باید ما خودمان از دید ایرانی به شیوه علمی در همه سندهای تاریخ کشور خود از نوبی طرفانه پژوهش کنیم و آنچه از آن سندها دریافته می شود ، دل بندیم . آن زمان فرا رسیده است که از تکرار دآوری هایی که دیگران در زمینه برخی از رویدادهای بزرگ تاریخ میهن ما کرده اند و بیشتر آن دآوری ها با رنگهای تعصب مذهبی یا سیاسی یا نژادی رنگین است ، بپرهیزیم .

« در مثل : از جمله این داوریهای نادرست عنوان « حمله عرب به ایران وشکست ایران ، در آغاز جنبش اسلامی است . این یک دآوری نا درستی است که از تعصب کیشی و هواخواهی از « وحدت خلافت ، سرچشمه گرفته است . زیرا آنچه در آن رویدادها مطلقاً شکست نخورده مات ایران بوده است . بدلیل آنکه هر دسته از ایرانیان تا اسلام را نمی شناختند سخت با آن می جنگیدند و چون می شناختند در راه آن می جنگیدند . بیشترین مردم استان فارس و استانهای مازندران و گیلان و دیلمان تا سده های سوم و چهارم هجری پیرو کیشهای کهن خود مانده بودند ؛ سپس بدخواه مسلمان شده اند . آنچه در برابر آن جنبشهای نخستین شکسته شده جرخ سازمانهای پوسیده دولتی و کیشی در آخرهای روز کارمسانی بود که سراسر فریاد شده بود و چنان بر پایه طبقاتی می گردید که بر هر کوششی که آرمان آن جز بر آوردن خواسته های زورمندان و پولداران چیز دیگری بود چیره میشد . راستش را بخواهید جنبش اسلام یک انقلاب درونی بوده و از جای دیگری به این کشور تحمیل نشده است . پس از آنروز که این سخنان گفته شد ، بارها دوستانی در این زمینه با نویسنده گفتگو کردند . از جمله دوست دانشمند آقای رشید شهمردان است که از پارسیان هندند و موبدی روشن بین ودانا و عارف پیشه اند . ایشان چند بار بدیدنم آمدند و در این زمینه بایکدیگر سخن گفتیم و سندها و مدارک

تاریخی که برای اثبات نظر خود در این زمینه دارم به ایشان نشان دادم تا قانع شدند و پذیرفتند که حمله عرب، بآن شکلی که در کتابها آنرا نامود کرده اند، حقیقتی ندارد و پیشرفت دین اسلام خواه در فراخنای مرزهای ایران شهر و خواه در بیرون آن مرزها مانند شمال آفریقا و اندلس و آسیای کوچک و قاره نمای هند و آن سوی جیحون بیشتر با کوشش و بادست ایرانیان مسلمان انجام پذیرفته است.

اکنون برای جلو گیری از هر گونه بدفهمی بجا دیدم خلاصه ای از آن مدارک و اسناد را که فراهم ساخته ام در این گفتار بکنجانم و برای اینکه زمینه سخن خوب روشن گردد، اندکی به تجزیه و تحلیل آنها خواهم پرداخت.

۱ - دیباچه سخن

پس از آوردن ترجمه روایت‌هایی که از لابلای کتابهای گوناگون برای اثبات سخن خود فراهم آورده ام، باید به عنوان پیش درآمد جستار اندکی درباره وضع جغرافیای سیاسی عربستان در روزگار ساسانی سخنانی بگویم. کسانی که در این زمینه نیازمند تفصیل بیشتر ند می توانند به پیشگفت کتاب «فرهنگ واژه‌های فارسی در عربی» گرد آورده نویسنده که به کوشش انجمن آثار ملی چاپ شده است بنگرند. در آنجا از جاهای برخورد دو ملت ایران و عرب با کسرتدگی سخن رفته است.

جزیره نمای عربستان در روزگار ساسانی از دیدگاه سیاسی به چند بخش بهر شده بود:

۱- حیره و پیرامونهای آن - شهر حیره در باختر رود فرات نزدیک کوفه نهاده بوده و نام مردم مسیحی مذهب آن در کتابها «عبادی» نوشته شده است و بیشتر ایشان مسیحی نسطوری بودند که باورهای آنان رنگ مانوی بسیاری میدارد و برخی زردشتی و مهری و مانوی و مزدکی و زروانی یا بگفته عربان (دهری) بوده اند.

عربهایی که در امارت حیره نشیمن داشتند برخی شهری شده بودند و در شهر حیره و دیه‌های پیرامون آن می‌زیستند و برخی بیابانی و در سیاه چادرها

و تا میانه های نجد هر جا چشمه و چراگاهی بود نشیمن می گرفتند . از مردم شهری در کتابهای آغاز اسلامی به «اهل مدر» و از مردم چادر نشین به «اهل وبر» تعبیر شده است .

امارت حیره و تیره های عربی که در زیر دست آن بود، زیر چیرگی خاندان منذریان اداره می شد و این خاندان گماشته شاهنشاهان ساسانی در این سرزمین بودند و همیشه يك سپاه ایرانی که «دوسر» نامیده می شد برای نگهداری سامان کارها در آن سرزمین نشیمن داشت .

۴- بخش خاوری عربستان که از خلیج کاظمه در کویت کنونی آغاز میشده و به عمان پایان می یافته است «نیمروز» نام داشته و در روزگار اسلامی آنرا بحرین نیز می نامیدند . نیمروز در فارسی به معنی جنوب است و این قسمت جنوب است نسبت به عراق ، از اینرو آنرا نیمروز می خوانده اند . این بخش را که در روبروی استان فارس نهاده است يك استاندار ایرانی اداره می کرد که نام او رادر کتابهای روزگار اسلامی «سی بخت» نگاشته اند و دانسته نیست این واژه نامی است یا لقبی یا يك پایگاه دولتی .

مردم شهرهای هجر (هجر) که امروز بنام الاحساء خوانده می شود و خط که امروز بنام (القطیف) مشهور است و شاپور و دارین (داران) و جوانا و جزیره های اوآل (منامه) و میش ماهیگ (سماهیج - محرق) ایرانی و فارسی زبان بودند لیکن در بیرون شهرها تیره های عبدالقیس و بکر بن وائل بشکل بیابان گردی در زیر سپاه چادرها می زیسته اند .

۳- نام جزیره های عمان «مزون»^۱ و نام مسقط نیز بی گمان يك واژه ایرانی است که از دو تیکه «مس - مه» بمعنی بزرگ و «کده» بمعنی خانه ساخته شده است نه اسم مفعولی از ریشه ی (س. ق. ط) در عربی . در مزون تیره از د عمان نشیمن داشتند که از نژاد عرب نبوده اند و بازماندگان ایشان هنوز در کوهستانهای این بخش دیده می شوند .

امارت عمان یا مزون را از سوی دربار ایران خاندانی اداره می کردند که

۱- قاموس المعیط ویشه م- ذ - ن فکریسته شود .

نامشان در تاریخ هاجلندی = گلنده، یاد گردیده است. این نام را در قدیم برخی «روسیی زاده» معنی کرده اند که دلیل آن دانسته نیست.

محمد پورجریر طبری درباره دوز «اسپیددز» (مشقر) و صفا دریابان عربستان برای نشیمن استانداران ایرانی بادیة العرب، داستانی دارد که بسابی پیوستگی بآن معنی که برای این نام یاد کرده اند نباشد. طبری گوید: برای ساختن دوز مشقر و صفاکار گران و بنیانی از ایران به عربستان بردند و اینان نمی ماندند و می گریختند. یکی به استاندار بحرین گفت: اگر برای ایشان زن و شراب فراهم کنی خواهند ماند. او فرمان داد از فارس درخیکها شراب می آوردند و گروهی از زنان روسی از خوزستان و عراق نیز آوردند. بنیایان و کارگران با این زنان در آمیختند و از ایشان کودکانی پدید آمد که سپس خود را به تیره بکر بن وائل پیوسته کردند. از آنروست که تیره بکر بن وائل را به روسی زادگی سر کوفت می زدند.

در آن زمان در شهرهای بزرگ بندری خوزستان و عراق زنان خود فروش بسیاری بوده است تا آنجا که واژه «بلیات» که شکل شکسته «بلیات» است و به معنی زنان اهل بندر ابله است، در کتابهای عربی بمعنی زنان روسی و لولی بکار رفته است.

۴- یمن چنانکه در جای دیگر به کشادگی نوشته ام از روزگار خسرو اول انوشروان بکراست زیر نگرش استانداران ایرانی اداره می شده و باز پسین استاندار ایرانی، آن کشور که ما بار دیگر از او در پایین نام خواهیم برد، «بازان» است. نام بازان در کتابها به شکل «بازام» نیز نوشته شده است.

۵- بخش حجاز که شامل شهرهای مکه، یثرب و طایف بود و نیز قهامه در زیر نگرش استانداران ایرانی بادیة العرب اداره میشد. حمزه پور حسن اصفهانی در میانه شمارش نامهای استانداران ایرانی در عربستان گوید: «هامرزپور آذرگر، پناه برزین است که عرب او را خنابرزین گویند، پور ساسان پور روزبه. و این ساسان فرماندار ثعلبیه بوده و نیز مصر و عمان و یثرب و قهامه از سوی شاهان ایران.»^۱

۱- سنی ملوک الادب والانبیاء: ص ۹۱

تعلیه شهر کی بوده است در حجاز و در جایی نهاده بود که دوراه کاروانرو
بصره و کوفه بسوی مکه بیکدیگر پیوسته می شد .

حمزه باز هنگام نام بردن از استانداران ایرانی عربستان در روزگار
ساسانی از جمله گوید :

« داد فیروز پور جشنش بان که در کاخ اسپیددز (مشقر) می نشست مرزبان
بیابانهای بحرین و عمان تا یمامه و پیرامونهای آنها تا دوغری بود^۱
دوغری (غریین) دو ستون بوده در بیابان میانه حیره و کوفه که در یکی
از افسانه های باستانی ساختن آنها را برای گور دو تن از ندیمان امیر حیره
بنام « جذیمة الابرش » نسبت داده اند .

بجز حمزه پور حسن اصفهانی ، عبیدالله بن خرداد به در میانه وصف
عربستان گوید :

« ... و آنرا یثرب هم گویند . در روزگار جاهلی بر یثرب و تهامه از سوی
مرزبانان بادیه (بادیه العرب) کار گزارانی بود که مالیات آنرا دریافت می کردند .
دو تیره قریظه و نضیر کلانتران اوس و خزرج بودند^۲ شاعر انصاری گوید :
پس از خراجی که به خسرو میدهیم خراجی هم باید به قریظه و نضیر داد^۳ ،
قریظه و نضیر که گاهی نام آنها در کتابها به « بنی قریظه » و « بنی النضیر »
یاد شده دو تیره یهودی بودند در پیرامون یثرب که پیشه بر اسلام آنها را
از آنجا کوچانید . باید در نظر داشت که آن یهودیان چنانکه از قرآن کریم
مستفاد می شود در باورهای دینی با یهودیان مشهور اختلاف داشته اند .

سخن کوتاه کنم . در روزگار ساسانی همه مردم عربستان بجز تیره هایی
از عرب که در بادیه الشام می زیستند و وابسته دولت روم بودند ، وابسته دولت
ساسانی بودند که گاهی یگراست و گاهی با دست کلانترانی از خود آن تیره ها
راهبرده می شدند ...

این بود خلاصه ای از وضع سیاسی جزیره نمای عربستان در روزگار

۱ - همان کتاب : ص ۹۱

۲ - المسالك : ص ۱۲۸

۳ - تؤدی الخراج بعد خراج کسری و خرج من قریظه والنضیر

ساسانیان . اما از دیدگاه اجتماعی چنانکه آثار نشان میدهد در میان مردم این جزیره نما بیشتر کیشهایی که در ایران رواج داشته در آنجا نیز رایج بوده است و هر کدام از آنها نیز پیروانی داشته اند .

آئین مهری و مانوی و مزدکی از همان آغازهای پدید آمدن در عربستان نیز نفوذ کرده است . گذشته از اینکه ما رنگ این آئین ها را در قصه ها و داستانهای تاریخی و باورهای دینی در این گوشه و آن گوشه آشکارا تسوایم دید ، روایتی از حمزه اصفهانی در دست داریم که نفوذ آئین مزدک را در عربستان از روزگار شهریار قباد اول ساسانی نشان میدهد . حمزه نوشته است :

« حارث پور مقصور امیر عشیره کننده در زمان قباد اول مزدکی بود .^۱ سالوکان که در عربی ایشان را «صلوک» می گفتند بازمانده از جوانمردان مزدکی بودند که باور داشتند باید بزور شمشیر از دارایان گرفت و به ندادار بخش کرد و ایشان را از کرسنگی و مرگ رها ساخت . بودن گروهی از سالوکان در عربستان مانند «عروة بن الورد» شاعر نشان میدهد که اندیشه های مزدکی تا کجا در عربستان نفوذ کرده بوده است .

اما از دیدگاه اقتصادی باید در نظر گرفت که پایه بازرگانی در سراسر عربستان زیر نفوذ بازرگانی ایران بیش از هر جای دیگری قرار داشته است . در بندر جدّه در کناره دریای سرخ و مکه و یثرب گروهی از ایرانیان نشیمن داشتند که به بازرگانی می پرداختند . کاروانهای حجاز در سفرهای زمستانی قاحیره که مرکز حکومت آل منذر در باختر رود فرات و نزدیک تیسپون بود ، رفت و آمد می کردند . همچنین این کاروانها از شاهراه جنوبی تر تا بصره روزگار اسلامی می آمدند و جایی بار می انداختند که « مسربد» نامیده می شد . همین دو راه است که در روزگار اسلامی ، چون گذرگاه حاجیان کوفه و بصره بمکه و مدینه شده بود ، شهرت بیشتری پیدا کرده است . در خاور جزیره نمای عربستان کالاهای چین و هند و پارس و کرمان پس

۱- سنی ملوک الارض والانبیاء : ص ۹۲

از گذشتن از دریای پارس و خلیج پارس در بندرهای دارین و خط و مسقط پیاده می‌شدو از راه بادیه به حجاز بار می‌گردید و از آنجا به شام برده میشد. نام شهر بانان این ناحیه را در آغازهای روزگار ساسانی «سپرون - ساطرون» نوشته‌اند و این واژه چهره شکسته‌ای از واژه «خسترپاون» کهن است و نماینده آنست که در روزگار اشکانیان این بخش یکی از شهربان نشین‌های اشکانی بوده است که استقلال درونی داشته و با دست اردشیر بابکان برافتاده است. باری اینجا یکی از گذرگاههای مهم بازرگانی در جهان کهن بوده است. بازرگانی حجاز حتی تا سده چهارم هجری در دست بازرگانان ایرانی بوده و در شهرهای جده و مکه و مدینه گروهی فارسی زبان نشیمن داشته‌اند. بی تردید بسیاری از ایرانیان خواه کسانی که در سرهزاره چشم‌براه برخاستن «احمد بزرگوار» بودند و خواه گروههای مهری و مانوی و مزدکی که از سختگیریهای موبدان و ستم زورمندان به عربستان گریخته بودند و از راه «حلف یا ولاء» خود را یکی از قیره‌های عرب بسته یا بشکل برده نزد بزرگان آن قوم روز می‌گذرانیدند، در پیشبردن دین مبین اسلام حتی در خود عربستان نقش بزرگی داشته‌اند.

در حدیثی که مفسران قرآن ذیل آیه ۲۸ از سوره محمد از زبان پیغمبر بزرگوار اسلام آورده‌اند، اشاره آشکاری باین کوچیدنها دیده می‌شود: اگر دانش به ستاره پروین آویخته باشد مردانی از ایرانیان بآن دسترس یابند! چشم پیوشم از شاپور (این صحابی در مکه پیش از هجرت در گذشته است) و سلمان و سالم مولای ابو حدیفه، در میان یاران پیغمبر اسلام و تابعان ایشان نام دهها تن ایرانی بنام و نشان دیده می‌شود که هر کدام در پیشبردن اسلام باندازه توان خود تلاش بکار برده‌اند.

این سالم در میان مسلمانان تا آنجا ارج داشت که زمانی که خلیفه

۱ - لوکان العلم منوطاً بالثریا لوجه رجال من الفرس.

دوم را زخم زدند و از بهمود خود نومید شد و ابن عباس باو سفارش کرد
جانشینی برای خود برگزیند خلیفه میگوید :
« اگر سالم مولای ابو حذیفه زنده بود در برگزیدن او دو دلی بمن
راه نمی یافت »^۱

یکی دیگر از انگیزه هایی که راه را در ایران برای پیشرفت اسلام
هموار می کرد ، شکل حکومت طبقاتی بویژه زمینداری در ایران بوده است.
همین نکته از کاری ترین ابزارهاییست که گروه های میانین و فرو دست را
که در دین اسلام از آنان سخت پاسداری شده بود ، فوج فوج بسوی هوا -
خواهان آن دین می کشانید و راه را برای پیشرفت آن در هر جا هموار
می کرد .

اکنون اجازه دهید به کتابهایی که زیر عنوان « فتوح و مغازی » نوشته اند
سری بکشیم و ببینیم آیا از آنچه گفته شد نشانه هایی در این کتابها هست یا نه ؟

الف - در یمن

چنانکه گفتیم کشور یمن از روزگار خسرو اول انوشروان با دست
یک استاندار ایرانی یکسره راهبرده میشد و بیش از پنج هزار افسر ایرانی در
آنجا نشیمن گرفته بودند که تازیان ایشان را « ابناء الاحرار » (آزادزادگان)
مخواندند . نخستین استاندار ایرانی یمن در این روزگار فرخزاد پورنرسی
ملقب به « وهریز » نوه قباد اول ساسانی است . با این سربازان گروه بسیاری
بازرگان و پیشه‌ور و صنعتگر ایرانی نیز به عربستان رفته بودند .
شرح ایمن لشکر کشی تساریخی و نشیمن گسرفتن این اسواران را در

۱- دوتاریخ طبری میان داستان خنجر زدن فیروزان به عمر و اندوز ابن عباس باو
از زبان ابن خلیفه چنین آمده است : « ان كان سالم مولی ابي حذيفة حياً ما داخلنی
فيه الظنون »

یمن در گفتار جدا گانه ای که در شماره ۶ سال یکم مجله بررسیهای تاریخی چاپ شده است، نوشته ام. چیزی که در اینجا شایسته است بر آن گفته ها بیفزایم اینست که هشتصد افسری که در زندانها در بند و محکوم بمرگ بوده اند و به فرمان خسرو اول انوشروان از بند آزاد گردیده و به یمن گسیل شده اند، بگمان من از کسانی بوده اند که پیرو آئین مزدکی شده و هنگام دنبال کردن مزدکیان ایشان را گرفتار ساخته بوده و در دادگاههاییکه برای کیفر دادن به مزدکیان برپا شده بوده محکوم بمرگ کرده بودند. باید بگویم که این یک حدس شخصی است و از رویه مرفته پژوهشهایم در تاریخ ساسانیان برایم پدید آمده و هنوز برهانی تاریخی برای ثابت کردن آن بدستم نیفتاده است.

باری تا سال ششم هجری برابر ششصد و بیست و هشت میلادی که دین اسلام در مدینه نیرومند شد و پیغمبر اسلام نامه هائی بشاهان می نویسد و ایشان را به پذیرفتن این دین میخواند، کشور یمن همانگونه که گفته شد زیر دست فرمانداران ایرانی اداره میگردید و فرماندار آن در این زمان «بازان» نام داشت. چنانکه در تاریخها نوشته اند چون نامه رسول اکرم بدست خسرو دوم ملقب به پرویز رسید، به بازان فرماندار یمن دستور داد، کسی را که در یثرب به پیغمبری برخاسته است به تیسپون گسیل دارد.

بازان سه تن افسر ایرانی را که سردار ایشان خره خسرو نوه وهریز بود به یثرب فرستاد. اما اینان مسلمان شدند و خود بازان و گروهی از اسواران نیز مسلمان میشوند و از این راه کشور یمن بی جنگ و خونریزی از تیسپون بریده می شود و پیرو حکومت نو بنیاد یثرب میگردد.

داستان مسلمان شدن آزاد زادگان در یمن که تا آنروز بر بیشتر عربستان چیره بودند و هیچ نیروئی یارای برابری با آنان را نداشت، نشان میدهد

که این ایرانیان خیلی پیش از سال ششم هجری به اسلام دل بسته بوده اند و نهانی در راه پیشرفت آن میکوشیده اند و در این سال بوده که پرده از روی این کوششهای نهانی برداشته شده است و گرنه چگونه می توان پذیرفت، مسلمانان مدینه که هنوز شهر مکه را که در همسایگی ایشان بود نگشوده بودند و شماره همه ایشان برابر نمی از ایرانیان نشسته در یمن نبود، بتوانند کشور یمن را بگیرند و بزور بر آن چیره شوند و این کشور را از حکومت تیسپون بزور جدا سازند. در باره کشور یمن حتی در کتابهای مغازی هیچ جا اشاره ای بجنک وزدو خورد هیچ نشده است.

بهترین دلیلی که این مطلب را هر چه بیشتر استوار میکند داستان ادعای پیغمبری کردن «عبله» نام معروف به اسود «عنسی» است که از تیره کنده بود و بیشتر تیره های عرب یمن پیروی او را پذیرفتند و او بکمک ایشان توانست شهر صنعارا نیز بگیرد و سپس بدست ایرانیان مسلمان یمن کشته شد و شورش او بر ضد دولت اسلام سر کوفته گردید.

میدانیم بیشتر تیره های اعراب از دین اسلام و گفته های پیشوای بزرگوار آن چیز درستی در نیافته بودند و نکوهشهایی که در قرآن از اعراب شده، اشاره بهمین نادانی و ناپذیرایی اعراب بادیه نشین است. بیشتر اینان دین اسلام را وسیله ای می پنداشتند که بنیان گذاران برای چیرگی قریش بر دیگر تیره های عرب ایشکار کرده است. از اینرو در زمان خود پیغمبر در این گوشه و آن گوشه عربستان کسانی بدعوی پیغمبری برخاستند و در هر تیره گروه بسیاری پیرامون پیغمبر آن تیره فراهم آمده بودند.

در میان این مدعیان پیغمبری مردی بود از تیره (عنسی) موسوم به «عبله» که او را در کتابهای اسلامی «الاسود» نیز نامیده اند. این مرد در یمن بدعوی پیغمبری برخاست و تیره های عرب یمنی بویژه عشیره بزرگ کنده پیرو او شدند. عمرو بن سعدی کرب معروف اذان گوی او شده بود. عبله با پیروان فراوان خویش بشهر صنعنا تاخت آورد زیرا در این زمان دیگر شکوه حکومت

ساسانی، ایرانیان یمن را که از آن حکومت جدا شده بودند نمی توانست نگهدارد. لیکن با ایرانیان که برخلاف عربان بر اسلام پایدار مانده بودند، با عهله جنگیدند و چون تازیان شهر از او خواهی میگردند، عهله توانست شهر صنعاء را بکشد و در کاخ «غمدان» نشیمن گیرد. در این جنگ باذان شهید شد و زنش - که باز در پائین از نوام خواهیم برد - و برخی از تاریخ نویسان او را خواهر فیروز دیلمی و برخی دیگر خواهر دادویه دانسته اند، برده مانند در کاخ غمدان گرفتار عهله مانده بود.

عهله از ایرانیان که بر اسلام پایدار مانده بودند بیمناک بود و زمینه می چید تا از همراهی که شده ایشان را از نیرومندی بیاندازد و تارومار کند. فیروز دیلمی که نوه و هریز بود و دادویه بر از او اندیشه تازیان پیروش پی بردند، از اینرو بکوهستانهای پیرامون شهر صنعاء پناه بردند و داستان را به مدینه بخدمت رسول اکرم پیغام فرستادند.

ایرانیان که برعکس بیشتر عربها بر اسلام پایدار مانده بودند و اسلام را دین خویش میدانستند، نمیتوانستند بیکار بمانند تا از یثرب برای ایشان کمکی برسد، از اینرو برابر روایت طبری فیروز دیلمی، و برابر روایت حمزه اصفهانی دادویه، بخواهر خود که در کاخ غمدان نزد عهله گرفتار بود نهانی پیغام داد که شبی دروازه راه نهانی کاخ را باز کند و نیز در غرفه ای را که عهله در آن میخواهد باز بگذارد.

در آن شب فیروز دیلمی و دادویه و عربی بنام قیس پورمکشوح که بر اسلام پایدار مانده بود، از راه نهانی بکاخ غمدان در آمدند و به اشکوبه بالاین رفتند و از لای درغرفه که مرزبان آنها باز نهاده بود بدرون نگرستند. دیدند عهله خوابیده و مرزبان بالای سرش نشسته و با دست کشیدن بیپیشانی او سرگرمش کرده است.

فیروز از لای در باخنجر آخته بیکبار جستی زد و دشمنه را تادسته در سینه عهله فرونشاند. در آن حال مرزبان هوی سر عهله را سخت گرفته بود تا

تواند از جای خود بجنبد. آنکاه هر سه تن شب را در غرقه بسر دادند. بامدادان که سپیده بر دمید سر عبهله را از بام کاخ بزیر افکندند و با بانك « الله اكبر . الا قد قتل الكذاب، همراهان خویش را که در این گوشه و آن گوشه شهر صنعا نهان بودند، از پیشرفت کار خویش آگاه ساختند. آنان در شهر ریختند و پیروان عبهله را تارومار کردند و یمن با فداکاری ایرانیان بار دیگر بتصرف دولت اسلام درآمد .

ابن اثیر و دیگران که این داستان را نیز نقل کرده در پایان آن افزوده اند :
خبر این فیروزی دوزمانده بمرگ پیغمبر اسلام به مدینه رسیده و پیغمبر مژده آن را در مسجد باینگونه بیاران خود داده است :

« بدانید دروغگوی یمنی کشته شد. خجسته مردی از دودمان خجسته ای اورا کشته است . فیروز رستگار شده ،^۱

شکفت اینجا است که تازیان هر زمان دستشان میرسید غدارانه کینه این فداکارها را از ایرانیان می گرفتند . چنانکه اشعث پور قیس کنسدی که پیرو عبهله شده بود پس از بازگشت به اسلام در يك توطئه ناجوانمردانه فیروز را کشت . چون مسلمانان بخلیفه اول فشار آوردند که اشعث را برابرین گناه بزرگ کیفر دهد، خلیفه اورا اینجا نوبت سوگند داد (قسامه) و با این بهانه از چشیدن کیفر آزاد گردید و خواهر خود ام فروه را نیز باوداد.

ب - بحرین

در دیباچه سخن درباره جغرافیای بحرین بزرگ اندکی گفتگو کردیم و گفتیم نام والی ایرانی آن را «سی بخت» نوشته اند و رهبر قیره های عربی را که در بیابانهای بحرین میزیسته اند، «منذر بن ساوی ضبط کرده اند که جزء سوم کلمه معلوم نیست از چه ریشه ایست .

اگر چنین بگیریم که یمن به سبب دوری از تیسپون و نزدیکی به حجاز بی جنگ بحکومت مدینه پیوسته است، بحرین که چنین حالی نداشته و به عراق که کانون

۱ - قتله رجل مبارك من اهل بيت مبارکین . فاذا فیروز . مروج الذهب ج ۱ :

ایران و دل ایرانشهر نامیده میشده نزدیکتر بوده و هر زمان میتوانستند هم از راه خشکی وهم از راه خلیج فارس که نیروی دریائی شاهنشاهی در آنجا نیرومند بود به بحرین لشکر بکشند؛ پس چگونه شده است که بحرین با همه دوری از مدینه و نزدیکی به قیسون در زمان زندگی پیغمبر اسلام بی جنگ بحکومت مدینه پیوسته است و نخستین مالیات نقدی از این استان به مدینه رسیده است؟^۱

آیا این پیشامد را جز آنکه بگوییم بر پایه يك نقشه قبلی پیش بینی شده بوده است، میتوان چیز دیگری انکاشت؛ از شگفتیهای تاریخ است که همین بحرین سیمصد سال دیرتر بی جنگ بتصرف خاندان حسن پور بهرام کناره ای (جنابی) درآمد که معروف به قرمطی است. این قرمطیان که در ظاهر شیعه و در نهان پیرو آئینی بوده اند که آلوده بمرنگ مزدکی بود و راه و رسم ایشان از آموزگهای عبدالله پور میمون قداح اهوازی سرچشمه میگرفت، حکومت شگفتی انگیزی در بحرین برپا کردند که نزدیک به سه قرن پاییده است و بارها تاشام و مصر لشکر کشیده و سپاهیان حکومت عباسی را بارها تار و مار کرده اند.

ج - جنگ قادسیه

پیش از هر سخنی باید بتأکید گفت بآنچه در باره ی جنگهای نخستین اسلامی پس از دو بیست سال در روزگار عباسی نوشته اند و بیشتر برای خوشایند خلیفگان و آماده ساختن پایه های شرعی بجهت مالیاتهایی که میگرفته اند بوده و شکل داده شده است، باهوشیاری و حزم بسیار باید درنگریسته شود. بویژه روایات (شاذ) را باید خیلی بیشتر ارج نهاد زیرا اینها از زبان و قلم کسانی صادر شده که راستگوتر بوده و شکوه و پول دستگاہ خلافت چشم ایشان را خیره نکرده بوده است.

من نمیخواهم بگویم که در آغازهای پیشرفت اسلام هیچ جنگی رخ

۱ - فتوح البلدان بلاذری بنیادی: ص ۸۶

نداده است. اما بی گمان شرح جنگها بآنصورت که در کتابهای «فتوح و مغازی» پس از دو بیست سال نقاشی شده، نبوده است.

ما در لابلای همان کتابهایی که برای خوشایند خلیفگان و شرعی قلمداد کردن فرمانروائی ایشان و مالیاتهای گوناگونی که از مردم می‌ستدند و قاراج شهرها که گاه بگناه بعنوان «نقض صلح» می‌کردند، نکته‌هایی می‌بینیم که بر آنچه بحقیقت گذشته است، میتواند پرتو افشاند.

آنچه ما دانسته‌ایم جنگهای نخستین بیشتر بشکل انقلابهای درونی بوده است و در برانگیختن آنها گروه‌های بسیاری از ایرانیان تازه مسلمان دست داشته‌اند. در هر جا هوا خواهان اسلام زمینه را برای چیرگی مسلمانان آماده می‌کرده‌اند آن‌گاه بآنجا تاختی برده میشده است. رد پای ستونهای پنجم باصطلاح امروز، در کتابها بازمانده است و بخوبی هنوز دیده میشود.

دسته‌هایی که ستون پنجم شده بودند، از یکسو مافیای متعصب بودند که هر چه زودتر آرزوی ویران شدن دنیا را داشتند تا نوراسیر در ظلمت آزاد شود و روان از بند خدا کدان قن که می‌پنداشتند زندان اوست، از راه ستون نور بعرش اعلا رود. از اینرو گذشته از اینکه کشتار و قاراج را بدست هر کس بشود، بد نمی‌شمردند کار نیکی هم می‌پنداشتند. زیرا حاصل آن زود رها شدن نور از بند ظلمت بود. گروهی پیروان مزدک پور بامداد بودند که با حکومت طبقاتی سخت کینه می‌ورزیدند و هوا خواه برابری و برادری در دارائی و زندگی شده بودند. این دو گروه هر دو با حکومت ساسانیان کینه سختی در دل می‌پرورده‌اند.

از دیگر سومیعیانی بودند که گذشته از دشمنی بازردشتیان و حکومت ساسانی، هنوز کینه جنگهای ایران و روم و گرفتن صلیب را از دل نذروده بودند و بهر حال حکومت «بیزانس» را که هوا خواه کیش مسیح بود، بیشتر دوست میداشتند.

سرانجام کسانی از خود زردشتیان بودند که چشم داشتند در سر هزاره

« بلا فرود آید »^۱. حکومت ساسانی بر افتد ایوان کسری شکاف بردارد. دریاچه ساوه در زمین فرورود. شکالان بسیار از گوهستانها بروستا های عراق بتازد.

اینکه گفتم شکل مالکیت زمینهای کشاورزی یکی از انگیزه های بزرگ پیشرفت جنبش اسلامی بوده است، بیدلیل نیست. بلاذری بغدادی درباره اسوارانی که در قادمیه بآن سورفته اند آشکارا نوشته است: اینان کسانی بودند که مالک زمین نبودند^۲ در دنباله این افسران است که سر بازان دیلمی وجاتها (زطها) و شیبگها (سیبج- سیابجه) و اندکارها (اندغار) نیز بآن سو پیوسته و دین تازه را پذیرفته اند.

هسته نخستین سپاه سرخان (کتیبة الحمراء) در کوفه که در گشادن شهر- های باختری و شمالی ایران دست بسیاری داشته اند، همین لشکریان اند.

سپاه کتیبة الحمراء در کوفه هواخواه خاندان پیغمبر اسلام بود و در جنگهای مختار پسر ابو عبید بخونخواهی امام حسین (ع) این ایرانیان نقش اصلی را بعهده داشتند. اجازه و هید مطلب را از زبان ابوحنیفه دینوری بشنویم: «شرطه مختار را اباعمره کیسان^۳ بعهده گرفت و او کشندگان حسین بن علی را در کوفه دنبال می کرد و هزار کارگر باییل و کلند همراه برمی داشت و خانه های یکان یکان آنها را برمی انداخت. این اباعمره چون نیک بر این کار آگاه بود در یک چشم بهم زدن هر خانه ای را برمی انداخت و اگر از کشندگان حسین (ع) کسی با او درمی افتاد بی درنگ او را می کشت و اموال و مقرری اینگونه کسان را که می کشت بایرانیان که همراهش بودند می داد»^۴.

ابوحنیفه در دنباله افزوده است: چون یزید پورانس که از سوی مختار بحکومت میانرودان بالا فرستاده شده بود، از سپاه شام شکست خورد، مختار به ابراهیم پسر اشتر نخعی گفت:

۱- اندرزنامه اردشیر بابکان بند ۳۶

۲- فتوح البلدان : ص ۳۸۱-۳۸۵

۳- الاخبار الطوال : ص ۲۵۷

۴- این ایرانی بوده چنانکه از نامش پیداست

«ای مرد. برای اینکار جز من یا تو دیگری در خورد نیست. پس بسوی ایشان بشتاب. بخدا که عبیدالله زیاد بد کردار و حصین بن نمیر را خواهی کشت و سپاه شام بدست تو شکسته خواهد گردید. این مژده را کسی بمن داده که کتابها را خوانده و بر آئینده‌ها آگاه است.»

«اشتر گفت: ای امیر گمان ندارم در جنگ با شامیان از من آرزو مندتر و بینادل‌تر باشی. من خواهم رفت. مختار بیست هزار تن سپاهی که اشتر گزید باو داد که بیشترین ایشان از فرزندان ایران بودند که در کوفه نشیمن داشتند و سرخان (الحمراء) نامیده می‌شدند.»

دینوری پیش از گفتن داستان جنگ از نهانی آمدن دو تن از سران سپاه شام بنام عمیر و حناب و فرات پور سالم نزد ابراهیم اشتر چنین گفته است: «... چون ابراهیم از آراستن صف سپاه خود بیاسود، نزد اینان آمد و نشست و به عمیر گفت: ای ابامغلس. چه چیز تورا بنزد من کشانیده است؟ عمیر گفت: از آن زمان که به سپاهت در آمدم بسیار غمگین شدم که در سراسر آن تانزد تو رسیده‌ام، يك سخن عربی نشنیدم. همراه تو این عجمان اند. در صورتیکه بزرگان و دلیران شام با چهل هزار تن جنگاور بسوی تو آمده‌اند. ابراهیم گفت:

اگر من جز موران همراهی نمیافتم باز بجنگ شامیان می‌آمدم تا کجا رسد باینان که هیچکس بینائی ایشان را در جنگ با شامیان ندارد. اینان فرزندان اسواران و مرزبانان از مردم ایرانند و من سواران را با اسواران و مردان را با مردمان سر می‌گویم و فیروزی از سوی خداست.»^۱

رهنما و هسته‌ی اصلی سپاهیانیکه در زمان خلیفگی عثمان زیر فرماندهی عبدالله بن عامر کریزی خراسان را پیرو حکومت اسلام کردند، اسوارانی- اند که پس از جنگ قادسیه مسلمان شدند و در بصره نشیمن گرفته‌اند.^۲ رفتار اسوارانی که یزدگرد از استخر برای کمک به هرمان به خوزستان کسب کرده بود، دلیل روشنتری است بر سخنانی که گفته ایم.

۱- الاخبار الطوال : ص ۲۵۱

۲- فتوح البلدان بلاذری : ص ۳۸۵

نام فرمانده این اسواران را در کتابها «سیاه» نوشته و گاهی از او به «عون» تعبیر کرده اند. یزدگرد این مرد را با هفتاد افسر دیگر به اصفهان فرستاد تا از نقاط میانه راه هر چه بتواند سر باز فراهم کند و به خوزستان برود و با کمک هر زمان استاندار خوزستان از پشت سر به عراق بتازد.

احمد یوریجی بلاذری بغدادی از زبان مدائنی شرحی در این زمینه آورده است که دارای نکته های ژرفی است. از این رو بهتر دانستم ترجمه آن را در زیر بیاورم:

« چون یزدگرد بسوی اصفهان شتافت، سیاه را خواست و او را با سیصد تن دیگر که در میان ایشان هفتاد تن از بزرگان بودند به استخر فرستاد و باو فرمان داد از هر شهر هر سپاهی را که می پسندد برگزیند. یزدگرد بدنبال «سیاه» با استخر رفت و او را بسوی شوش کسبیل داشت که ابو موسی آنجا را گرد فرو گرفته بود. سیاه در «کلیوان»^۱ ماند تا اینکه ابو موسی شوش را گرفت و بسوی شوشتر رو آورد. سیاه همانگونه ماند تا عمار یاسر بکمک ابو موسی رسید و شوشتر را در حصار گرفتند. سیاه در جائی میانه ی رامهرمز و شوشتر و اهواز آمد (نزدیک یل اربك). در آنجا کسانی از بزرگان را که همراه او از اصفهان آمده بودند فراهم کرد و گفت: از این پیشگوئی که می کردیم خوب آگاهی دارید. پیشگوئی می کردیم که این مردم برای این کشور چیره میشوند و ستوران شان در کاخهای استخر سر کین اندازد. کار ایشان چنانکه می بینید رو به پیشرفت است. برای خود چاره ای اندیشید و بدین ایشان در آئید. همگان پیشنهاد او را پذیرفتند و او «شیرویه اسواری» را باده تن دیگر نزد ابو موسی فرستاد و با او پیمان بست و مسلمان شدند.^۲

گمان دارم تا اینجا دلایلی اظهار عقیده ای را که در آغاز گفتار کرده ام نشان داده و ثابت کرده ام که جنبش اسلامی يك انقلاب داخلی بوده که بدست خود ایرانیان پیش رفته است و آنچه در برابر جنبش اسلامی هرگز شکست نخورده، ملت ایران بوده است. در این باره جای بحث و گفت و گو بسیار است و اکنون بهمین اندازه بس می کنم.

۱- نام شهری در خوزستان است که میانه اهواز و شوش نهاده بوده.

۲- فتوح البلدان: ص ۳۸۲